



عرفان و تصوف در سرزمین‌های اسلامی، تاریخ پرپیچ و خمی را از سر گذرانده و جریان‌ها و فرقه‌های فراوانی را در خود پدید آورده است. هریک از این جریان‌ها در اثر تمایل به یک گوشه یا بخش ویژه در تفکرات صوفیانه و عارفانه پدید آمده است؛ هر چند که همواره تفکرات مشترکی میان آنها وجود دارد. اصولاً عرفان گونه‌ای نگرش انسانی فراگیر است که جنبه‌ها و جوانب گوناگون هستی و انسان را در بر می‌گیرد. ورود از هریک از جنبه‌ها به این دنیای پر راز و رمز، موجب پدید آمدن و ظهور کردن یک شیوه ویژه در احساس و اندیشه عارفانه می‌شود و مکاتب صوفیانه متعدد را شکل می‌دهد؛ گرچه ممکن است پیروان ناپخته برخی مکاتب عرفانی و صوفیانه، مکاتب دیگر را نفی و طرد و حتی تکفیر کنند، اما در حقیقت، این نفی و انکار با ذات عرفان و تصوف همخوانی ندارد. از دیگر سو همواره این احتمال و خطر وجود دارد که برخی پیروان نیز در اثر گرایش به یک جنبه ویژه، از مسیر حقیقت دور افتند و آن شیوه یا پدیدار ویژه مورد نظر در آن نگرش و

مکتب، پوششی گردد تا هوسرانی‌ها و جاه‌طلبی‌های خود را توجیه کنند. حقیقت این است که هیچ تضمینی برای در امان ماندن از این خطر وجود ندارد، مگر که سالک، خالص شده باشد؛ بنابراین اشکال در ماهیت آن نگرش یا گرایش صوفیانه و عارفانه نیست بلکه اشکال را باید در خود افراد جست؛ هیچ‌کس نیز از درون دیگری خبر ندارد مگر خداوند و شیخ کامل.

صوفیان ایرانی، آنان که در قلمرو فرهنگ ایرانی پرورده شده‌اند، اغلب از این طرد و انکارها به دور بوده‌اند. ابوسعید ابوالخیر نمونه کاملاً روشنی از این نوع تفکر است.

از طرف دیگر، این جریان‌ها و گرایش‌های صوفیانه و عارفانه، اغلب در حرکت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی تأثیر داشته‌اند؛ چنانکه «تعالیم صوفیانه افق بصیرت مسلمانان را گشوده‌تر کرد و آنها را به تساهل و مسامحه و به ترک تعصب و غرور و عناد توجه داد و در حقیقت تصوف بود که ترک مشاجرات بی‌فایده و توجه به صدق و اخلاص را لازمه نیل به سعادت فردی و اجتماعی شمرد»<sup>۱</sup>

در حرکت‌های اجتماعی و سیاسی نیز نقش صوفیان را بسیار مشاهده می‌کنیم، از جمله در مقابله با مغولان و با صلیبیان، برخی نهضت‌های داخلی ممالک

اسلامی مانند نهضت حروفیان، نقطویان، سربداران، مشعشعیان و... تردیدی نداریم که شاخه‌ای از تصوف موجب پیدایش سلسله صوفیان در ایران گردید.

اوحدیه یکی از فرقه‌هایی است که پیروان شیخ اوحدالدین کرمانی آن را بنا نهادند؛ به‌ویژه آخی اوزن، شاگرد و داماد شیخ اوحدالدین. این فرقه در بلاد آسیای صغیر (ترکیه امروزی) گسترش ویژه‌ای داشته و با اهل فتنوت پیوند یافته است. ارتباط فتیان با اوحدالدین، که در مناقب اوحدالدین ذکر شده، این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد؛ مخصوصاً که داماد وی نیز به نام آخی اورن از آنان بوده است. این گروه را «آخیان» می‌نامند. فتیان یا «جوانمردان نیز مانند صوفیه برای خود آداب و سلسله مراتب داشته‌اند چنان که تازه‌کاران را این و سابقه‌داران را آب و جَد می‌نامیده‌اند و مقدم خود را نیز آخی می‌خوانده‌اند»<sup>۲</sup>

مؤلف کتاب اوحدالدین و حرکت اوحدیه می‌نویسد: «شیخ اوحدالدین حامد کرمانی از شعرا و صوفیان مشهور زمان سلجوقیان آناتولی نیز حرکتی به نام اوحدیه را آغاز کرد. این حرکت از اوایل قرن سیزدهم میلادی شروع به گسترش در آناتولی کرد و به شکل یک جریان فکری، دینی، سیاسی توانمند بروز یافت. این حرکت به‌ویژه در زمان غیاث‌الدین کیخسرو اوز و



احمد ابو محبوب

# شیخ اوحد در آسیای صغیر

پسرش علاءالدین کیقباد اول از حمایت حاکمیت برخوردار بود. این حرکت اساساً در پیوند با تشکیلات فتیان که از سوی الناصرالدین الله سی و چهارمین خلیفه عباسی تأسیس شده بود به وجود آمد. شیخ اوحدالدین کرمانی به عنوان نماینده این سازمان از سوی خلیفه عباسی به عنوان شیخ الشیوخ روم به آناتولی فرستاده شد. از این رو می توان گفت اوحدالدین کسی است که تشکیلات فتیان در آناتولی را سازماندهی و اداره می کرده است. او از این جهت در به وجود آمدن تشکیلات اخیان آناتولی و شاخه زنان آن یعنی باجیان آناتولی نقش به سزایی داشته است. اوحدالدین پدر زن شیخ نصیرالدین خوبی معروف به آخی لوزن بنیانگذار تشکیلات اخیان و همچنین پدر فاطمه باجی رهبر تشکیلات باجیان بود. همین مطلب نشان می دهد که او در این شکل اساسی در آناتولی چه جایگاه مهمی داشته است.» (ص ۷) باز مؤلف در جای دیگری می نویسد: «اوحدالدین در سال ۱۲۰۴ م به عنوان شیخ تشکیلات فتیان برای نخستین بار به آناتولی رفت... او از سوی خلیفه مقام شیخ الشیوخ طریقت فتیان در آناتولی را بر عهده داشت و مدتی طولانی در این مسؤولیت باقی ماند.» (ص ۲۹)

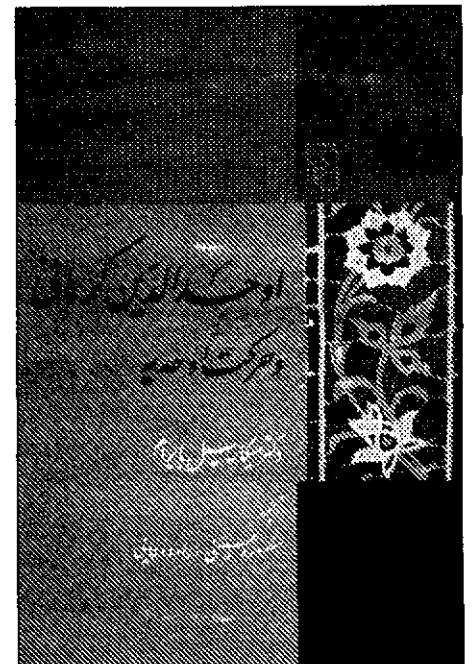
تفکر فتوت، در اصل ریشه ایرانی دارد.<sup>۴</sup> و از جمله

اصولی است که در اندیشه ملامتیان رسوخ کرده است.<sup>۴</sup> این شیوه تفکر فتوت در اوحدیه ظاهراً رسوخ فراوان داشته و این فرقه را از شاخه های فتیان قرار داده است. به هر حال پیش از این کتاب، دو اثر مربوط به اوحدالدین کرمانی در ایران منتشر شده است: نخست کتاب مناقب اوحدالدین که به تصحیح و کوشش استاد بدیع الزمان فروزانفر در سال ۱۳۳۷ چاپ شده است؛ اثر دیگر، دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی است که به وسیله نگارنده این سطور در سال ۱۳۶۶ تصحیح و چاپ گردیده است. این دیوان براساس قدیمی ترین نسخه خطی رباعیات مربوط به سال ۷۳۰ هجری تصحیح شده است.

مترجمان فاضل کتاب اوحدالدین و حرکت اوحدیه در مقدمه می نویسند که: «... مشارالیه در تحقیق حاضر که محصول جانبی رساله دکتری شان تحت عنوان «زندگانی و آثار آخی لوزن شیخ نصیرالدین محمود خوبی» می باشد، از کلیه منابع موجود بهره برده است.» (ص ۲) اما نگاهی به فهرست منابع نویسنده نشان می دهد که چندان هم چنین نبوده است؛ از جمله این که وی از دیوان رباعیات چاپ شده در ایران گویی اصلاً اطلاع نداشته است و یا داشته اما نخواست به دلیل برخی تعصبات ملی چیزی بگوید یا نامی از آن ببرد؛ یا

این که گمان نمی کرده که مقدمه و شرح احوالی دارد و یا نسخه های دیگری را هم معرفی کرده است! به هر حال شاید این گونه تعصبات باعث شده تا مؤلف بنویسد: «... کرمانی با خاندان و یا نزدیکان آنها (سلجوقیان) قرابت های سببی داشته است. لذا کرمانی بودن او بر ایرانی الاصل برداشتن دلالت نمی کند. [۱] تأثیر عمیق او بر ترکمنان آناتولی و تکلم او به زبان ترکی در مناطق ترکمن نشین نشانگر آن است که او اصالتاً ترک بوده است.» (ص ۱۸) می بینیم که برای اثبات اصالت ترکی اوحدالدین، تنها دو دلیل آورده است: ۱- تأثیر عمیق او بر ترکمنان آناتولی. ۲- تکلم او به زبان ترکی. آیا این توقع وجود داشته است که او در سرزمین های ترک زبان، به زبان فارسی با مردم تکلم کند؟! اگر وی در بغداد به زبان عربی تکلم کند آیا می تواند دلیل بر عرب بودن او باشد؟! - چنانکه مدت های مدیدی در شام و عراق می زیست و به عربی تکلم می کرد. از اینها گذشته، یک نکته مهم را نباید از نظر دور داشت و آن این که تمامی اشعار و رباعیات او - جز چند مورد استثنایی - به زبان فارسی است. آیا این عجیب نیست که در سرزمین های عراق و شام و آناتولی - به ویژه آناتولی - رباعیات خود را برای مردم و برای پیروانش و در خانقاه ها به زبان فارسی بگوید! آیا این خود حداقل نشان نفوذ فرهنگ و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



اوحدالدین کرمانی و حرکت اوحدیه

میکائیل بایرام

منصوره حسینی، داوود وفايي

نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۹

زبان فارسی در آن حوزه‌ها نیست؟! و آیا این خود نشانگر این مطلب نیست که مخاطبان او اغلب فارسی زبان بوده‌اند؟! وگرنه چه دلیلی وجود داشت که در آن سرزمین برای مردم آن سرزمین و پیروانش در آن سرزمین، که به اعتقاد مؤلف همگی ترک زبان بوده‌اند - به زبانی بیگانه مثل فارسی شعر و اندرز بگوید؟! می‌دانیم که مخاطبان اثر ادبی، یکی از سازندگان جهت‌گیری و زبان آن اثر هستند. مترجمان فاضل این کتاب نیز به درستی در پاورقی توضیح داده‌اند که «... به هر حال با در نظر داشتن لزوم دوری گزیدن از تعصب‌های نژادی در بررسی شخصیت‌های تابان تاریخ اسلام و مسلمانی، کرمانی و ایرانی بودن اوحدالدین از بدیهیات تاریخی محسوب می‌شود و دیدگاه مؤلف محترم در ترک بودن او مایه شگفتی است.» (ص ۱۸ پاورقی) به واقع با شگفتی می‌توان پرسید که این چگونه ترک‌نژادی است که در سرزمین‌های ترک‌نژادان و در میان مردمان و پیروان ترک‌نژادش، و در قلمرو فرهنگ ترکی، حتی یک مجموعه کوچک کامل یا حتی ناقص به زبان ترکی نسروده است؟! آیا این شگفت‌انگیز نیست؟! از این گذشته، قرابت سببی، کسی را وابسته به یک نژاد دیگر نمی‌کند. به هر حال واقعیت این است که مادر او اهل کرمان بوده و پدرش نیز احتمالاً از احفاد یا نزدیکان عمادالدین تورانشاه، از سلجوقه کرمان است؛ هر چند که این هم تنها یک احتمال است و براساس احتمال نمی‌توان استدلال و اثبات کرد. محل تولد وی نیز گواشیر کرمان است.

در عین حال نمی‌توان از نظر دور داشت که این اثر، بسیار محققانه و خوب تدوین شده و ترجمه آن نیز دقیق و فاضلانه است.

مؤلف در این اثر با دید جدیدی به زندگی اوحدالدین پرداخته که به راستی از نگاه دیگران تا حدی مغفول مانده است. اوحدالدین در این اثر با نگرش سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. مؤلف درباره نقش اجتماعی و سیاسی فرقه‌های تصوف در آناتولی می‌نویسد: «این گروه‌ها به مشکل کردن مردم آناتولی اکتفا نمی‌کردند بلکه همچون کارکرد احزاب سیاسی امروز، درصدد ایجاد کادری سیاسی و فرهنگی بوده‌اند. جماعت هر گروه دینی از شاهزاده‌های حمایت می‌کرد و برای روی کار آمدن هواداران شاهزاده فعالیت می‌نمود. در نتیجه همین فعالیت‌های سیاسی، دولت‌ها گاه با بحران مواجه می‌شدند و درگیری‌های داخلی بروز می‌کرد.» (ص ۶)

این کتاب در واقع، همان‌گونه که مترجمان نوشته‌اند، رساله‌ای جانبی است که مربوط به تحقیق

کلی‌تری می‌شود به نام زندگانی و آثار اخی اوزن. کتاب در چهار بخش تدوین شده، به نام‌های «زندگانی اوحدالدین کرمانی»، «طریقت اوحدیه»، «جان‌نشینان و پیروان شیخ اوحدالدین»، و «آثار اوحدالدین کرمانی»؛ در پایان نیز بحث کوتاهی تحت عنوان «نتیجه» آمده است. در انتها اسناد، کتابشناسی، نمونه‌هایی از رباعیات اوحدالدین، و فهرست نام‌ها آورده شده است.

بخش اول تحت عنوان «زندگانی اوحدالدین کرمانی» توضیح تقریباً مبسوطی است. درباره نام و نسب و تحصیلات و جوانی و سفرها و همسران و فرزندان اوحدالدین. مؤلف درباره نام اوحدالدین از کتاب لمذات جمال‌الدین محمد خلوی نقل کرده است: «نام او: حامد، نام پدر: محمد، نام جد او: احمد، نام نسبت: الکرمانی، کنیه: ابوالعشاق، لقب: اوحدالدین.» (ص ۱۶) این نزدیک به همان حدسی است که نگارنده این گفتار در کتاب دیوان رباعیات اوحدالدین زده است؛ با این تفاوت که در کتاب نگارنده، براساس یک نسخه خطی متعلق به ۷۲۲ هجری به شماره ۴۸۷ از کتابخانه لالاسماعیل «از شخصی به نام الشیخ اوحدالدین محمد بن ابی‌الفخار احمد بن محمد الکرمانی الصوفی نام برده شده که به احتمال قوی ضبطی اشتباه است. به نظر می‌رسد در اینجا حاتم تبدیل به محمد و ابوالفخر مدبل به ابوالفخار شده باشد و با توجه به نام احمد و نیز با توجه به نوشته آثارالبلاد - که حتماً اشتباه است - ممکن است نام پدر او احمد و ملقب به ابوالفخر بوده است.»<sup>۵</sup> بنابراین چنین نیست که به گفته مؤلف، در هیچ منبع دیگری ذکری از آنها نشده باشد. البته بعید نیست که کتاب لمذات نیز در این باب اشتباهاتی کرده باشد؛ زیرا چنانچه مؤلف نیز درباره آن می‌گوید: «البته نمی‌توان به صحت نام پدر و نام جد او اطمینان داشت... وانگهی خلوی درباره اوحدالدین مطالب نادرست دیگری هم نوشته است.» (ص ۱۶)

مؤلف در صفحه ۲۳ درباره شمس‌الدین تبریزی می‌نویسد: «مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر، شمس تبریزی (۱۲۴۷ م. ۶۴۵ هـ.) مراد مولانا را نیز از نمایندگان او (رکن‌الدین سجاسی) به شمار می‌آورد. در صفحات آینده بیشتر توضیح خواهیم داد که این ادعا نمی‌تواند درست باشد، زیرا گذشته از تفاوت در مشرب شمس‌الدین تبریزی و اوحدالدین، مولانا، شمس تبریزی را قلندری نامیده است. احمد افلاکی در مناقب العارفین می‌نویسد که او از مریدان ابوبکر صله‌یاف بوده است. برخی نیز نوشته‌اند که او مرید بابا کمال جندی<sup>۶</sup> بوده است. با توجه به اندیشه و مشرب تصوفی شمس تبریزی جایگاه او در آناتولی، فعالیت‌های او و پیروان او (طایفه شمسیان) می‌توان

چنین نتیجه گرفت که رابطه او با رکن‌الدین سجاسی و مریدانش خوب نبوده و با آنان اختلاف فکری نیز داشته است. مجادله و کشمکش بین او و اوحدالدین کرمانی، و حتی قتل شمس تبریزی، از سوی اخی اوزن شیخ نصیرالدین محمود و دوستانش نتیجه همین مبارزه فکری بوده است.» (ص ۲۳) مؤلف در چند مورد دیگر نیز این مسأله را مطرح کرده و اختلاف مشرب آنان را دلیل بر این دانسته که شمس تبریزی نمی‌تواند از مریدان و شاگردان رکن‌الدین سجاسی باشد؛ اما همو در صفحه ۶۹ مطلبی را می‌نویسد که ناقض این استدلال است؛ نوشته ایشان چنین است: در قرن سیزدهم میلادی «شیوخ طریقت با در نظر داشتن قابلیت و استعداد مریدان کوشش می‌کردند آنان به یافته‌های (مواجید) جدید دست یابند. برخورداری مرید از احساس و تفکری جدید و بروز آن در افعال، امر مقبولی بود. رکن‌الدین سجاسی نیز مریدانش را با توجه به قابلیت آنان تربیت می‌نمود و هیچ‌گاه خواهان باقی ماندن آنان در قالب‌هایی بسته و تعهد به مقرراتی خشک نبود. به همین دلیل در میان جان‌نشینان او شیوخ و درویشی با مشرب‌های متنوع مشاهده می‌شود که اوحدالدین کرمانی یکی از آنان است.» (ص ۶۹) به ویژه به گفته استاد فروزانفر، شمس تبریزی هرگز به یک شیخ واحد قناعت نکرده بود.

چنانکه گفتیم، مؤلف در چند جای دیگر نیز بر این خصومت و دشمنی و اختلاف انگشت گذاشته و تأکید کرده است. اما نوشته‌ای از شمس تبریزی در «مقالات»، نظریه ایشان را با تردید و تزلزل شدید رویاروی می‌سازد. شمس تبریزی آنجا که از هوا (= جذبه عشق الهی) سخن می‌گوید، می‌نویسد: «اما شرح هوا، بدان که از این هوا زر و زن و دنیا نمی‌خواهیم، بلکه گرد دنیا نیارد گشتن، از بیم آنکه مستی هوا کم شود... عماد و امثال او در مستی هوا کامل بودند، به مستی روح بوی بردندی و راه یافتندی، اوحد نزدیک تر بود به تمامی هوا.»<sup>۷</sup> این نظریه شمس، اختلاف فکری را نفی نمی‌کند اما خصومت را چنانکه دکتر میکایل بایرام می‌گوید به شدت مورد تردید و تزلزل قرار می‌دهد. باز هم نکته دیدار دیگری به وسیله شمس مطرح می‌شود که چنین است: «خدای را بندگاند که ایشان را در حجاب آرد، با ایشان اسرار گوید؛ مرا آن شیخ اوحد به سماع‌بردی و تعظیم‌ها کردی، باز به خلوت خود در آوردی، روزی گفت چه باشد اگر به ما باشی؟ گفتم به شرط آنک اشکارا بنشینتی و شرب کنی پیش مریدان، و من نخورم؛ گفت: تو چرا نخوری؟ گفتم تا تو فاسقی باشی نیکبخت و من فاسقی باشم بدبخت، گفت: نتوانم، بعد از آن کلمه‌ای گفتم، سه بار دست بر پیشانی نهاد.»<sup>۸</sup> چنین روابط

نزدیکی بدون شک، مسأله خصومت و دشمنی را نفی می‌کند. البته از این نظر طبیعتاً مولانا نیز با اوحدالدین اختلاف مشرب دارد. اما مسأله خصومت و قتل از اموری است که نمی‌توان به سادگی اثبات کرد. حقیقتاً هم اگر امروزه دقت و هم خود را متوجه گنه اندیشه مولانا و اوحدالدین سازیم، در امر عشق و شهود و ظهور، تفاوتی عمده میان آنان نمی‌بینیم. به نظر می‌رسد، مؤلف اصرار دارد که حدسیات خود را - هر چند که دلایل کافی هم نداشته باشد - صددرصد اثبات کند. ظاهراً اصرار و پافشاری وی در بیان حرف تازه، او را از دلایل و واقعیت‌ها دورتر رانده است و به همین دلیل سخنان اوحدالدین و شمس را به مجادله و کشمکش تعبیر کرده است تا در این میانه نسبت دادن قتل شمس‌الدین را بتوان عادی نشان داد و وجهه سیاسی بخشید. چنان که گفتیم، صوفیان و عارفان حقیقی هرگز به خاطر اختلاف فکری به قتل یکدیگر دست نیالوده‌اند و تاریخ تصوف نیز در تمامی دوره‌های پیش چنین چیزی را نشان نداده، مگر در زمان انحرافات که به وسیله تعصبات جاهلانۀ عوام قشری و عالمان کوتاه‌بین پدید آمده است.

در مورد تولد و وفات اوحدالدین، براساس تحقیق نگارنده این سطور، باید یادآور شوم که تولد وی در ذی‌الحجه سال ۵۶۱ و وفات او در سوم شعبان سال ۶۳۵ در بغداد بوده و محل دفن وی نیز گورستان شونیزیه در بغداد است.<sup>۹</sup>

اوحدالدین دو همسر داشته که یکی دختر شیخ رکن‌الدین سجاسی بوده و دیگری کنیزی بدخو بود که خودش خریده بود. از همسر اولش دختری به نام آمنه‌خاتون و از آن کنیز نیز دختری به نام فاطمه باجی به



دنیا می‌آیند که این یکی - به گفته مؤلف - بعدها نقش عمده‌ای در نهضت باجیان روم بازی می‌کند. اوحدالدین پسری نیز داشته به نام کمال‌الدین عبدالقادر نخجوانی، که ظاهراً از دختر شیخ رکن‌الدین به دنیا آمده است؛ البته بعید نیست چنانکه مؤلف گمان برده، از زن دیگری در آذربایجان و به ویژه نخجوان باشد. (ص ۵۵) از فرزندان دیگر وی اطلاعاتی در دست نیست. مؤلف در این بخش توضیح مبسوط و مشروحی در این موارد داده که بسیار مفید فایده است.

بخش دوم کتاب تحت عنوان «طریقت اوحدیه» است. این بخش به اندیشه‌های اوحدالدین و فرقه اوحدیه می‌پردازد. وی می‌نویسد: «تیرومندترین و گسترده‌ترین حرکت فکری آن زمان در آناتولی حرکت اوحدیه است که اوحدالدین کرمانی بنیانگذار آن بود. در آن دوره تمام اخیان و ترکمن‌ها عضوی از این حرکت بودند. بیشتر مبارزات سیاسی، اجتماعی و حرکتهای فکری، فرهنگی زمان سلجوقیان آناتولی بر اندیشه‌های اوحدیه مبتنی بود.» (ص ۶۶) در واقع باید پذیرفت که این تحقیق در نوع خود نخستین گام مستقل است در شناسایی فرقه و طریقت اوحدیه. در این بخش بحث‌های ذیل را می‌خوانیم: یک - سلسله طریقت، دو - ساختار فکری و مبانی طریقت اوحدیه (آفاقیت و انفسیت، جمال‌پرستی و صورت‌گرایی، اوحدالدین یک صوفی شاهدباز، سه - ملامتیه و اوحدالدین کرمانی، چهار - اوحدالدین کرمانی و ترکمن‌ها، پنج - اصول و ارکان طریقت اوحدیه (سماع و رقص، موسیقی، پذیرش مرید، اجازه دادن، قواعد دیگر).

اوحدالدین از جمله صوفیانی بود که زیبایی چهره انسانی را مبنای تصوف و شهود خویش قرار داده بود. این نگرش را در احمد غزالی، روزبهان بقلی، ابولحمان دمشقی، فخرالدین عراقی و... می‌توان مشاهده کرد. «مولوی نیز اگرچه چنین روشی نداشته ولیکن رگه‌هایی از این اندیشه در آثارش به چشم می‌خورد.»<sup>۱۰</sup> نگارنده این سطور در مقدمه دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی از صفحه ۷۰ تا صفحه ۷۸، تحت عنوان «اعتقاد و روش اوحدالدین» در این مورد بحث مبسوطی دارد که می‌توان بدانجا مراجعه کرد.

مؤلف در این بخش درباره گرایش‌های ملامتی اوحدالدین چنین می‌نویسد: «یکی از جنبه‌های بسیار با اهمیت اوحدالدین کرمانی ملامتی بودن افراطی اوست.» (ص ۸۱)

اما آنچه که ما بیشتر، از صفحات ۳۴۷ و ۳۴۸ مقالات شمس درباره دعوت اوحدالدین به شراب‌نوشی نقل کردیم، این نظریه را نقض می‌کند و به نظر

نمی‌رسد که اوحدالدین در گرایش به ملامتیه چندان افراطی داشته باشد؛ هر چند که در پیروان وی این احتمال بعید نیست. به هر صورت بخشی از اندیشه‌های فقیان به ملامتیان مربوط می‌شود اما افراط در این گرایش را به طور علنی در اعمال اوحدالدین مشاهده نمی‌کنیم. شاید افراط را در شمس تبریزی حتی بیشتر ببینیم. در هر حال می‌توان این گونه تمایلات را در او دید و البته به همین دلیل نیز به اباحت‌گری متهم شده بود.

مؤلف در صفحه ۸۰ سخنی از مولانا را درباره اوحدالدین نقل می‌کند؛ آنجا که با او درباره اوحدالدین می‌گویند: «مردی شاهدباز بود اما پاکباز بود و چیزی نمی‌کرد.» مولانا جواب داد: «کاشکی کردی و گذشتی.»<sup>۱۱</sup> آنگاه مؤلف این گونه برداشت می‌کند: «یعنی ای کاش این مشرب و مکتب پایان می‌یافت.» (ص ۸۰) اما به نظر نمی‌رسد این برداشت درست باشد؛ این گونه که پیداست مولانا قصد دارد بگوید که ای کاش در این مرحله متوقف نماند و به عمق آن برسد. مؤلف در صفحه ۹۰ می‌گوید: «اوحدالدین هنگام سماع چشم از زنان برنمی‌داشت.» البته هر چند این امر استبعادی ندارد اما معلوم نیست که از روی کدام سند و مآخذی چنین امری را مطرح کرده است؛ با توجه به این که «مردان زن در مجلس سماع او در جای جداگانه حضور می‌یافتند.» (ص ۹۰)

بخش سوم، به نام «جانان‌شان و پیروان شیخ اوحدالدین» بحث مبسوطی در مورد این افراد دارد که نسبتاً کامل است. اما کمبودهایی هم دارد که می‌توان برای تکمیل این فهرست به دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی صفحات ۶۲ تا ۶۹ مقدمه مصحح مراجعه شود.

مؤلف در مورد قتل شمس تبریزی می‌گوید: «به نظر می‌رسد شمس تبریزی توسط آخی اورزن کشته شده باشد و یا حداقل او در این کار نقشی داشته است.» (ص ۱۰۹) البته اثبات این امر نیاز به دلایل و قراین بیشتری دارد و استاد معتبری در دست نیست که مانند مؤلف بتوانیم به صراحت، آخی اورزن، داماد اوحدالدین را قاتل شمس معرفی کنیم. خود مؤلف نیز منبع و سند معتبری در این مورد ارائه نکرده است و نیز لفظ «به نظر می‌رسد» را به کار برده که نشان از تردید ایشان دارد.

بخش چهارم نیز به معرفی «آثار اوحدالدین کرمانی» پرداخته است. عمده آثار اوحدالدین، در اصل، رباعیات اوست که مؤلف، دو نسخه خطی، یکی به نام «فوائد» و دیگری به نام «انیس الطالبین و جلیس الصالحین» را که رباعیات وی است معرفی کرده است. «فوائد» همان نسخه‌ای است که اساس کار ما در دیوان

رباعیات اوحدالدین کرمانی بوده و قدیمی ترین نسخه‌ای است که باقی مانده است. مؤلف، گردآورنده این اثر را با احتمال، اخی یوزن معرفی کرده است. اگر چنین باشد، اعتبار این نسخه بیشتر تأیید می‌شود. مؤلف، تعداد رباعیات این مجموعه را هزار و هفتصد و سی و یک رباعی دانسته است، حال آنکه در واقع، تعداد دقیق و درست آنها هزار و هفتصد و بیست و چهار است. احتمالاً مؤلف، رباعی‌هایی را که در مدح و مرثیه اوحدالدین بوده نیز جزو اصل رباعی‌های اوحدالدین به شمار آورده است؛ اما آن رباعیات، چنانکه در مقدمه دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی توضیح داده‌ام، سروده پیروان او است. انیس الطالین نیز مجموعه‌ای از رباعیات اوحدالدین است که مؤلف، گردآورنده آن را محمد، فرزند شیخ شمس‌الدین عمر بن احمد سی‌شناساند. همچنین وی را گردآورنده مناقب اوحدالدین می‌داند که به وسیله مرحوم استاد فروزانفر در تهران به چاپ رسیده است. ترجمه‌ای از این اثر به زبان ترکی نیز موجود است. مؤلف، نسخه‌های فارسی مناقب را ناقص می‌داند؛ اما متن کاملتری از آن نیز در دست نیست ولی گویا در ترجمه ترکی چنانکه مؤلف می‌گوید - مکان برخی حوادث ذکر شده که در متن فارسی نیامده است. به هر حال به نظر می‌رسد که متن مناقب چه در فارسی و چه در ترکی، خلاصه و گزیده‌ای از یک نوشته مبسوط‌تر باشد. کتاب مصباح‌الارواح نیز به وسیله استاد فروزانفر به اثبات رسیده که از اوحدالدین نیست. این اثر که از محمد بن ایلطفان بردسیری است یک بار در تهران به وسیله استاد فروزانفر به چاپ رسیده و همچنین به وسیله پروفیسور بو اوتاس در سوئد منتشر شده که مؤلف گویا از آن اطلاعی نداشته است. آقای اوتاس - استاد زبان‌های ایرانی دانشگاه اوپسالا - در نامه‌ای به اینجانب اطلاع داده‌اند که از روی نسخه رباعیات اوحدالدین گزیده‌ای انتخاب کرده و به انگلیسی ترجمه نموده و در دست چاپ دارند؛ و سپس

در دنباله نوشته‌اند: «انشاءالله وقتی که چاپ مصباح الارواح حاضر بشود نسخه‌ای از آن به دسترس شما خواهم گذاشت.»

از طرفی، گویا مؤلف از نسخه خطی رباعیات اوحدالدین در چکسلواکی و کتابخانه ملی ایران و دارالکتب قاهره و چند مجموعه دیگر اطلاعی نداشته است.

به هر حال، این کتاب یک اثر محققانه و فاضلانه است که منتشر شده و به واقع، تا حدودی گوشه‌های گوناگونی از زندگی اوحدالدین و جریان‌های تصوف در آن‌تولی را آشکار کرده و نخستین اثری است که به طور مستقل در این زمینه نگاشته شده است.

ترجمه اثر و نثر آن نیز هیچ مشکلی ندارد و باید به مترجمان آن نیز دست مریزاد گفت.

اما چند نکته دیگر هست که شاید مربوط به اشتباهات چاپی باشد، که در این صورت امید است که در چاپ‌های آینده اصلاح گردد:

- در بخش اول، شماره یادداشت‌ها، دو شماره با متن تفاوت دارد؛ به این ترتیب که شماره‌ها در متن از شماره «۳» آغاز شده اما در بخش یادداشت‌ها (ص ۷۶) شماره «۱» را به خود اختصاص داده است؛ بدین ترتیب تا پایان یادداشت‌ها همین دو شماره اختلاف ادامه می‌یابد و در واقع، شماره «۱۲۲» یادداشت‌ها در صفحه ۶۳ مربوط به شماره «۱۲۴» در متن در صفحه ۵۴ است؛ لذا مأخذ شماره ۱۲۳ و ۱۲۴ یادداشت‌ها در صفحه ۶۳ اصلاً در متن وجود ندارد.

- در بخش دوم، صفحه ۷۲ بیتی عربی (آن هم به طور ناقص) چنین آمده است:

فی کل شیء له آیه  
تدل علی عنه واحد  
در آغاز مصراع اول، حرف «و» باید باشد و در مصراع دوم، «آئه» به اشتباه «عنه» نوشته شده است.  
- در صفحه ۷۵ یک رباعی از فواید بدین صورت

ضبط شده است:

چشم سر من چون که درین معنی دید

صورت دیدم ولیک جان معنی دید

زان می‌نگرم به چشم سر در صورت

جز در صورت نمی‌توان معنی دید

مؤلف، این رباعی را مربوط به ورق ۱۰ ۹۳ در نسخه

خطی معرفی می‌کند (ص ۹۵) اما شکل اصلی رباعی چنین است:

جانم چو به چشم دل درو معنی دید

صورت دیدم ولیک دل معنی دید

دانی که چرا می‌نگرم در صورت

جز در صورت نمی‌توان معنی دید

رباعی شماره ۱۱۴۴

هر چند که قافیه‌ها درست نیستند و به نظر می‌رسد

که در مصراع اول، قافیه «دران» درست باشد و در

مصراع دوم نیز «جان»، به هر حال این رباعی مربوط به

ورق ۱۰ ۹۲ می‌شود. یک رباعی دیگر نیز مشابه آن به

شماره ۱۱۵۳ در این دیوان وجود دارد که به صورت زیر

است و برخی شباهت‌ها نیز با رباعی مذکور دارد:

زان می‌نگرم به چشم سر در صورت

کز عالم معنی است اثر در صورت

این عالم صورت است و ما در صوریم

معنی نتوان دید مگر در صورت

موارد دیگر اختلاف را مترجمان فاضل در صفحه

۷۹ در پاورقی یادآوری کرده‌اند. ضمناً رباعی صفحه ۷۸

نیز در دیوان به شماره ۱۰۵۷ ثبت شده و اختلافی در

ردیف دارد؛ به این صورت که فعل «کنند» به صورت

«کند» آمده است. هر چند که در اصل نسخه خطی فعل

به صورت مفرد آمده، اما شکل جمع آن صحیح‌تر است؛

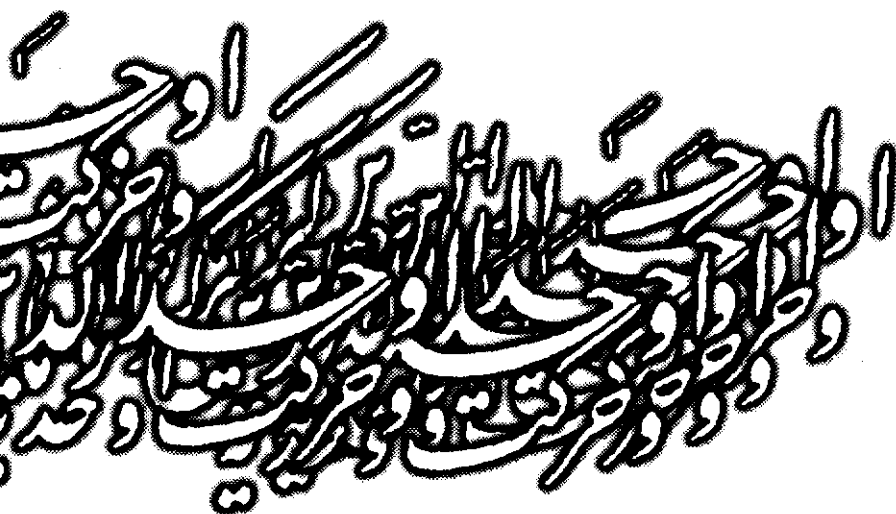
گرچه از نظر نحوی این هم در مصراع اول دارای اشکال

است. رباعی پایین همان صفحه نیز با متن دیوان

اختلافی دارد؛ به این صورت که در کتاب به صورت

«رهیست» آمده اما در متن دیوان به صورت «رهست»

رتال جامع علوم انسانی



ثبت شده است.

— در صفحه ۹۰ نیز ترجمه یک رباعی در متن به این صورت آمده است: «هر ناله محزونی که از نی به گوش می‌رسد سزای است که بر دل می‌نشیند. نوای نی چگونه می‌تواند افراد بی‌روح و بی‌ذوق را به حرکت درآورد.» اصل این رباعی به شماره ۱۵۰۲ در دیوان به صورت زیر ثبت است:

هر ناله که نی ز پرده بیرون آرد

سزای است که اندر دل محزون آرد

و آن کس که جماد است و درو ذوقی نیست

آواز نی‌اش در حرکت چون آرد

همین جا لازم می‌دانم این را یادآوری کنم که شباهت این رباعی با آغاز مثنوی مولانا شگفت می‌نماید.

— در صفحه ۹۷، یادداشت شماره ۴۳، پس از عدد

۱۵ و در جای نامناسبی چاپ شده است.

— در بخش سوم در صفحه ۱۰۲، دو جمله بی‌ارتباط

در پی یکدیگر وجود دارد و گمان می‌رود چیزی از این میان افتاده باشد؛ جمله‌ها را دقت کنید: «نام او فاطمه بوده است. شهرهای توکات و سیواس پس از شکست کوسه داغ در سال ۶۴۰ هـ. (۱۲۴۳ م.) به اشغال لشکر مغول درآمد.» این عبارت پایان پاراگراف است و پیداست که ربطی به هم ندارند.

— یادداشت‌های صفحه ۱۳۰، شماره ۱۸ را ندارد.

— شماره یادداشت‌های این بخش نیز مغشوش

است و تا پنج شماره پس و پیش است و از شماره ۱۰۵ تا شماره ۱۰۹ یادداشت‌ها در متن موجود نیست.

امید است که این موارد در چاپ‌های بعدی اصلاح گردد.

چنانکه گفتیم، به طور کلی این یک اثر محققانه است که تقریباً برخی زوایا و جوانب جریان‌های تصوف را در حوزه آناتولی روشن می‌کند و می‌تواند برای پژوهشگران تاریخ تصوف و تاریخ فرهنگ، مایه خوبی

برای تحقیق بدهد. این اثر نشان می‌دهد که مؤلف آن نیز فردی پژوهشگر و ژرف‌نگر و نوبین است و تلاش دارد که در ورای ظواهر حوادث، به کنه آنها و جریان‌های پشت پرده پی ببرد. امیدواریم آثار دیگر این محقق نیز در دسترس قرار گیرد.

پاورقی:

۱- زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۲، ص ۱۶۵.

۲- همانجا، ص ۱۷۱.

۳- ن. ک: عقیقی. دکتر ابوالعلاء، ملامتیه - صوفیه و فتوت، ترجمه دکتر نصرت‌الله فروهر، انتشارات الهام، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۸۲.

۴- برای مطالعه بیشتر درباره فتوت، علاوه بر منبع فوق، نگاه کنید به: ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، صص ۱۷۲ - ۱۷۰ / آیین جوانمردی، هانری کرین، ترجمه احسان نراقی / رسائل جوانمردان، به تصحیح مرتضی صراف / جستجو در تصوف ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، صص ۲۵۷-۲۳۵ / سرچشمه تصوف در ایران، سعید نفیسی، صص ۱۶۰ - ۱۳۰.

۵- ابومحبوب، احمد، دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، سروش، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۴۲.

۶- به نظرم مقصود بابا کمال خجندی است و ممکن است اشتباه چاپی باشد.

۷- شمس تبریزی، مقالات، تصحیح احمد خوشنویس، تهران، عطایی، ۱۳۴۹، ص ۱۳۳.

۸- همانجا، صص ۲۴۸ - ۲۴۷.

۹- ن. ک: دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی (مقدمه مصحح)، صص ۴۷ - ۴۴.

۱۰- دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، ص ۷۶ - برای چند بیت نمونه مربوط به این موضوع ن. ک: مثنوی، کلاله خاور، دفتر اول، ص ۲۵.

۱۱- افلاکی، مناقب العارفین، ج ۱، صص ۴۴۰ - ۴۳۹.



پرتال جامع علوم انسانی

لذت‌ن کرمائی  
عبدعظیم  
کرمائی